

آواهای تازه فمینیستی در جهان اسلام

زیبا میرحسینی

زن، ش ۱۳۲، خرداد ۸۵

چکیده: نویسنده در این مقاله، عدالت اسلامی در مورد زنان را، به مفهوم برابری و مساوات در شخصیت و حقوق زنان دانسته و معتقد است؛ همه تفاوت‌های حقوقی زن و مرد برخاسته از فرهنگ مردسالار قرون پیشین و صدر اسلام و حاصل تفسیرهای مرد سالارانه مفسران از متون اسلامی است. وی با تأکید بر نکته فوق، اصرار دارد که باید اهداف فمینیستی را با متون مقدس و اسلامی مستند نمود و این حرکت که «فمینیسم اسلامی» نامیده می‌شود، تنها راه تغییر احکام و قوانین و رسیدن به مساوات است.

وقتی عدل و برابری رکن ذاتی اسلام است - همان گونه که اکثر فقهای معاصر گفته‌اند و مسلمانان باور دارند - آیا این رکن ذاتی نباید در قوانین و مقرراتی که رابطه بین زن و مرد و حقوق مربوط به آن را تنظیم می‌کند نیز منعکس شود؟ چرا در متون فقهی، که در واقع چارچوب شریعت را مشخص می‌کنند، زنان گاه از جایگاه مناسبی برخوردار نیستند؟

اینها پرسش‌هایی بودند که من در سال ۱۳۵۸ با آنها مواجه شدم. هنگامی که زندگی شخصی و دغدغه فکری‌ام به سبب پیروزی اسلام‌گرایی - استفاده از اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی - دگرگون شد، همانند بسیاری از زنان ایرانی، من به شدت هوادار انقلاب ۱۳۵۷ و معتقد به عدل اسلام بودم. عدل اسلامی را باور داشتم. اما به زودی دریافتم که ممکن است در یک دولت اسلامی که متعهد به اجرای فقه و احکام شریعت - ستون اصلی پروژه‌های

اسلامی - است، جایگاهی در حد شهر و نند درجه دوم داشته باشیم. این مرابه این دریافت رساند که، تحقق عدل اسلامی در دنیای مدرن، بدون مدرن سازی و دموکراتیک کردن دیدگاه حقوقی آن امکان پذیر نیست. برای رسیدن به این هدف، گفتمان های اسلامی و اسلام گرا باید مسأله حقوق، خصوصاً حقوق زنان را، درک کنند و دریابند در برخی از قوانینی که امروز، عده ای از اسلام گرایان قصد اعمال آن را به نام شریعت دارند، عدل اسلامی انعکاسی ندارد. زنان مسلمان همانند همه زنان دنیا، از نابرابری جنسیتی آگاه بوده و همواره علیه آن مقاومت کرده اند. اما شکل گیری یک حرکت فمینیستی پایدار و بومی در بین آنها تا سال های اخیر به تعویق افتاده است. این تأخیر تا حدودی نشان دهنده رابطه پیچیده ای است، که بین مطالبات زنان برای دستیابی به حقوق برابر و نهضت های ملی گرا و ضد استعماری در نیمه اول قرن بیستم وجود داشته است.

در نتیجه، بسیاری از زنان مسلمان با انتخابی در دناک مواجه بودند که لایلا احمد، از آن به انتخاب بین «خیانت و خیانت» نام می برد. این زنان می بایست بین هویت اسلامی خود و آگاهی جدید جنسیتی یکی را انتخاب می کردند. هر چه به سال های پایانی قرن بیستم نزدیک می شویم، این سرگشتگی کمرنگ تر می شود. یکی از پیامدهای معقول و به ظاهر تناقض آمیز ظهور و غلبه اسلام سیاسی در نیمه دوم قرن بیستم، به وجود آمدن عرصه و فضایی بود که در آن زنان مسلمان قادر بودند ایمان و هویت دینی شان را، با مبارزه برای دستیابی به برابری جنسیتی آشتی دهند. باید تأکید کنم که این مسأله به آن دلیل نبود که، اسلام گرایان چشم اندازی مساوات طلبانه در مورد روابط جنسیتی عرضه می کردند، آنها چنین نکردند؛ بلکه برنامه آنها برای پیاده کردن ایده های جنسیتی مردسالارانه از طریق یک سیستم حقوقی، موجب برانگیخته شدن انتقادات روز افزون زنان، نسبت به این ایده های مردسالارانه و فعال شدن آنان شد. زنان بسیاری به این ادراک رسیدند که هیچ رابطه نهادینی بین آرمان های اسلامی و مردسالاری وجود ندارد و هیچ گونه تضادی بین ایمان اسلامی و فمینیسم نیز نیست و این موجب شد که، بتوانند خود را از قید گفتمان های ملی گرا و ضد استعماری پیشین رها کنند. آنها با استفاده از زبان اسلام سیاسی توانستند، انتقادی منسجم از تبعیضات جنسیتی موجود، در برخی از قوانین ارائه کنند؛ انتقادی از درون که تا آن زمان ممکن نبود.

در اواخر دهه ۱۹۸۰، علائم روشنی از ظهور آگاهی جدیدی بروز کرد؛ یک شیوه جدید تفکر و یک گفتمان جنسیتی که مطالباتش فمینیستی و در عین حال زبان و منبع مشروعیتش

بازتاب اندیشه ۷۵
۷۲
آواهای تازه
فمینیستی در
جهان اسلام

اسلامی بود. برخی از انواع این گفتمان جدید نام «فمینیسم اسلامی» را گرفت. هر چند اکثر اسلام‌گراها و برخی از فمینیست‌های سکولار، ایده «فمینیسم اسلامی» را با ایدئولوژی‌ها و جهت‌گیری‌های خود مغایر می‌دانند و در واقع آن را مفهومی متضاد می‌پندارند.

اما فمینیسم اسلامی چیست و با دیگر گفتمان‌های فمینیستی چه تفاوتی دارد؟ این سؤالات را می‌توان از طریق بررسی پویایی فمینیسم اسلامی و نیروی بالقوه آن به بهترین شکل پاسخ داد. می‌توان گفت که طبقه‌بندی و تعریف آواهای جدید فمینیستی در جهان اسلام و تلاش برای ارائه تعریفی که بتواند، تنوع جهت‌گیری و رهیافت‌های «فمینیست‌های اسلامی» را نشان دهد دشوار و بی‌حاصل است. مانند سایر فمینیست‌ها، جهت‌گیری آنها نیز موضعی، متنوع، چندگانه و در حال تحول است. بسیاری از آنها چنین عنوانی را نمی‌پذیرند و معترض‌اند به این‌که، به آنها لقب «اسلامی» یا «فمینیست» داده شود. همه آنها به دنبال عدالت جنسیتی و برابری برای زنان هستند، اگر چه همواره در مورد مؤلفه‌های «عدالت» یا «برابری» و روش‌های بهینه برای دستیابی به آنها با یکدیگر اختلاف دارند.

سنت‌گرایان و بنیادگرایان اسلامی این را به منظور خاموش کردن صداهای معترض داخلی انجام می‌دهند و از اقتدار متون برای اهداف اقتدارگرایانه خود بهره می‌گیرند. بنیادگرایان سکولار نیز دقیقاً همین کار را انجام می‌دهند، اما به نام روشنگری، پیشرفت و علم و با ادعای افشای زن‌ستیزی دین، حال آن‌که بستر و زمینه‌هایی را که این متون در آنها شکل گرفته‌اند و همچنین متونی را که آشکارا حاوی ایده برابری جنسیتی هستند، به حساب نمی‌آورند و با این کار به ذات‌گرایی و ابدی کردن تفاوت میان اسلام و سایر ادیان دامن می‌زنند و نسخه خامی از روایت شرق‌شناسانه از اسلام را باز تولید می‌کنند. نکته‌ای که در همه این روایت‌ها نادیده گرفته شده این است که، نابرابری جنسیتی پیش فرض دنیای قدیم بود و متون مسیحی و یهودی نیز تصویر چندان متفاوتی از زن ارائه نمی‌دهند. اولین فمینیست‌های غربی نیز ضروری دانستند که چنین تصویری را به چالش بکشند، اما این کار را نه از طریق انکار و کنار گذاشتن انجیل و ایمان خود، بلکه با توسل به ارزش‌ها و اصول دین خود انجام دادند.

تلاش‌های به اصطلاح «فمینیست‌های اسلامی» را باید در این جهت بررسی کرد. آنها از طریق افشای تاریخ ناگفته و بازخوانی متون ثابت می‌کنند، که نابرابری‌های موجود نه تجلی اراده الهی‌اند و نه سنگ بنای نظام اجتماعی و حقوقی‌ای عقب مانده و چاره‌ناپذیر محسوب

می‌شوند، بلکه بر ساخته‌هایی انسانی‌اند (constructions human). آنها همچنین نشان می‌دهند که گاه این بر ساخته‌ها در تضاد با جوهر عدل الاهی هستند، آن‌گونه که در قرآن آمده است. آنها مشخص می‌کنند که، چگونه متون مقدس اسلام رنگ و بوی جهان‌بینی مفسران را به خود گرفته است. مثلاً، این فمینیست‌ها نشان می‌دهند که نظریات مربوط به حق طلاق و چند همسری، که در جوامع اسلامی حاکم است، از دیدگاه فقهای سده‌های اولیه تأثیر پذیرفته و در واقع تمامی آنها از برداشت و تعریف آنان از ازدواج در آن جوامع متأثر است. این فمینیست‌های مسلمان، تمام انرژی خود را صرف تفسیر قرآن کرده و لذا توانسته‌اند مفهوم برابری خواهانه قرآن را آشکار کنند. برخی از نابرابری‌های جنسیتی در سنت حقوقی موجود، به گفته این محققان، در هنجارهای فرهنگی جوامع اولیه اسلامی ریشه دارد. در حالی که آرمان‌های اسلامی همه را به آزادی، عدالت و برابری دعوت می‌کنند، هنجارهای مسلمانان و ساختارهای اجتماعی در نخستین سال‌های شکل‌گیری این سنت حقوقی مانع از تحقق این آرمان‌ها شدند. در عوض، هنجارهای مردسالارانه به تدریج از طریق مفاهیم کلامی، حقوقی و نظریه‌ها و پیش فرض‌های اجتماعی وارد حقوق شدند. از بارزترین این پیش فرض‌ها می‌توان به این‌که «زنان محتاج حمایت‌اند»، «مردان حافظ زنان‌اند» و «سکسوالیته زن و مردان با هم متفاوت است و سکسوالیته زنان تهدیدی برای نظم اجتماعی است»، اشاره کرد. این پیش فرض‌ها و نظریه‌ها در هیچ کجا بیشتر از قوانینی که شکل‌گیری ازدواج و طلاق را تعریف می‌کنند، دیده نمی‌شود و از همین طریق است که، نابرابری‌های جنسیتی در جوامع معاصر اسلامی توجیه و باز تولید می‌شود.

ظهور آواهای جدید فمینیستی در اسلام، در اواخر دهه ۱۹۸۰ را می‌توان در قالب مجادله فکری و ایدئولوژیک بین مسلمانان بر سر دو برداشت کاملاً مختلف از دین و دوروش متفاوت در برخورد با متون مقدس دید: یکی از آنها برداشتی مطلق‌گرا و حقوقی از اسلام است. این برداشت نه سر سازگاری و نه توان رویارویی با واقعیت‌های معاصر و آمال مسلمانان را دارد. برداشت دیگر، برداشت کثرت‌گرا و متساهل از اسلام است که جا را برای ارزش‌ها و واقعیت‌های معاصر، از جمله برابری جنسیتی، باز می‌کند. مجادله بر سر تفاسیر متون مقدس اسلامی تاریخ و تمدن اسلامی را شکل داده است و بدون شک بعد از این همچنین خواهد بود. از اوایل قرن بیستم مسأله حقوق زن نیز جزئی از این مجادله شد که، خود منعکس‌کننده واقعیت‌های جدید و موقعیت نوین زنان مسلمان بوده است.

بازتاب اندیشه ۷۵
 ۷۲
 آواهای تازه
 فمینیستی در
 جهان اسلام

این آواهای فمینیستی نو می‌توانند با ترویج نوعی از فمینیسم، که مشروعیت خود را از اسلام می‌گیرد، سلطه تفاسیر مردسالار از شریعت را به‌طور مؤثر به چالش بکشند و همچنین مشروعیت نظریات آنانی را زیر سؤال ببرند که تاکنون به نام اسلام سخن گفته‌اند و به نابرابری جنسیتی رنگ و بویی دینی می‌دهند. آنچه چنین چالشی را ممکن و حتی اجتناب‌ناپذیر کرده است، پروژه اسلام سیاسی و تلاش آن برای اعمال برساخته‌های جنسیتی نامان‌زمنند حقوقی است. این مسأله فمینیسم اسلامی را در موقعیتی استثنایی قرار داده، که می‌تواند موجب تحول پارادایمی در دیدگاه‌های فقهی شهود؛ تحولی که فقه اسلامی را به مسائل امروزیین جامعه پیوند می‌زند.

فمینیسم اسلامی نشان می‌دهد که، نابرابری‌های نهفته در تفاسیر موجود از فقه، از آنجا که مفسرانی خاص (و عمدتاً مرد) آفریننده آنها بوده‌اند، لزوماً تجلی اراده خداوند نیستند. چنین امری می‌تواند عواقب معرفت‌شناسی و سیاسی بسیار مهمی داشته باشد: عواقب معرفت‌شناسی، به این علت که نهایت منطقی آن ما را به اینجا می‌رساند که برخی از قوانینی که تاکنون اسلامی یا بخشی از شریعت تلقی می‌شدند، در واقع فقط نظرها و دریافت‌های برخی از مسلمانان، و ناشی از کردارها و هنجاری‌های اجتماعی و تاریخی‌ای هستند که نه مقدس‌اند و نه تغییرناپذیر، بلکه بشری و متغیرند؛ و عواقب سیاسی، به این علت که می‌تواند مسلمانان را از موضع دفاعی خارج و آنها را قادر کند، تا خود را در جزم‌های حقوقی محدود نکنند و در جست‌وجوی پرسش‌ها و پاسخ‌های جدید باشند.

● اشاره

نویسنده در این مقاله، اشتباهات بسیار زیادی دارد، که پرداختن به همه آنها، از عهده نقد اشاره گونه بازتاب اندیشه خارج است، لذا به برخی از آنها به اختصار اشاره می‌کنیم:
عدالت یا برابری و حقوق دموکراتیک:

نویسنده عدل را به معنای برابری دانسته و از آنجا که به تصریح خود او عدل از ارکان اسلام است، لذا بر علیه فقه و فقها و تفاوت‌های حقوقی زنان، زبان به اعتراض گشوده و هرگونه نابرابری را خلاف عدالت دانسته است. حال آن‌که مفهوم عدل، قرار دادن هر چیز در جای متناسب خود و ظلم به عکس آن یعنی خارج کردن هر چیز از جایگاه مناسبش می‌باشد. لذا تناسب محوری در مسائل زنان همچون دیگر مسائل عالم هستی، تنها راه رسیدن به عدالت است، نه تساوی محوری و نه تفاوت محوری. و از آنجا که رابطه تناسب با تساوی و تفاوت، عموم و خصوص من وجه است، لذا گاه اقتضای تساوی دارد، کما

این‌که زن و مرد در بسیاری از شاخصه‌های شخصیتی و بسیاری از حقوق مساویند و گاه متناسب با تفاوت‌های تکوینی، مقتضی تفاوت در حقوق است، کما این‌که در برخی حقوق متفاوتند. و هیچ‌کس تفاوت‌های متناسب را ظلم نمی‌پندارد و تفاوت‌های حکمی شریعت نیز ریشه در تناسبات حکیمانه دارد، که توسط خداوند حکیم جعل و تشریح شده است.

فمینیسم اسلامی؟!

نویسنده از «فمینیسم اسلامی» به شدت تعریف و تمجید کرده و به تصریح گفته است: «هیچ تضادی بین ایمان اسلامی و فمینیست نیست». روشن است که چنین سخنی و اعتقادی ناصواب است. زیرا ناسازگاری احکام اسلامی حتی ادیان دیگر، با اکثر مطالبات فمینیستی از روشن‌ترین مسائل است، که نظر هر آشنا به شریعت اسلامی را به خود جلب می‌کند. و به همین دلیل است که به تصریح نویسنده، اکثر اسلام‌گراها و بسیاری از فمینیست‌ها ایده «فمینیسم اسلامی» را نمی‌پذیرند و آن دو را مفهومی متضاد می‌دانند. با اندک تأملی در میانی فکری اسلام و فمینیسم، وجه ناهمخوانی این دو روشن می‌شود؛ اومانیسیم، سکولاریسم، نسبی‌گرایی و فردگرایی از جمله مبانی فمینیسم هستند و حال آن‌که اسلام به هیچ وجه این مبانی را نمی‌پذیرند.

ماهیت فمینیستی، زبان شرعی؟!

فمینیسم اسلامی به تصریح ایشان «یک شیوه جدید تفکر و یک گفتمان جنسیتی است که مطالباتش فمینیستی و در عین حال زبان و منبع مشروعیتش اسلامی است» و حال آن‌که بطلان چنین تفکری نیز روشن است. زیرا وقتی یک ایده و عقیده‌ای مبانی و ماهیتش ناصواب باشد، به هر زبان که گفته شود، ناصواب خواهد بود. علاوه بر این‌که مشروعیت بخشیدن به مطالبات فمینیستی از راه زبان و منبع اسلامی، حداقل چهار تالی فاسد عمده دارد که عبارتند از: عملکرد گزینشی در گزاره‌های دینی متناسب با مطالبات فمینیستی، انکار معظم گزاره‌های دینی که بیانگر تفاوت‌ها هستند. اتهام اکثر قریب به اتفاق فقها و مفسران به فهمیدن متون و عملکرد مردسالارانه و تأویل گزاره‌های دینی برخواسته‌های فمینیستی. متأسفانه هر چهار تالی فاسد، خواسته یا ناخواسته دامن فمینیست‌های اسلامی را گرفته است.

پیش فرض نابرابری یا پیش فرض برابری؟!

نویسنده محترم تصریح کرده است: «نابرابری جنسیتی» پیش فرض دنیای قدیم بوده و متون مسیحی و یهودی نیز تصویر چندان متفاوتی ارائه نمی‌دهند». چنین مطلبی به فرض صحت آن نشانگر وجود تفاوت‌هایی بین زن و مرد است. زیرا اسلام، مسیحیت و یهود سه دین بزرگی هستند، که اکثر مردم جهان را دربر گرفته‌اند و با این‌که اختلافات بسیاری در عقاید، سلاقی، فرهنگ‌ها شرایط زمانی و مکانی و... بین آنها وجود دارد، ولی بر وجود اصل تفاوت بین زن و مرد اتفاق نظر دارند. چنین پدیده‌ای قطعاً کاشف از یک

بازتاب اندیشه ۷۵

۷۶

آواهای تازه
فمینیستی در
جهان اسلام

حقیقت است و آن وجود یک سری تفاوت بین زن و مرد می باشد، اگر چه در اثبات موارد آن یقیناً بین ادیان موجود اختلافاتی وجود دارد. بنابراین با وجود چنین حقیقتی، اتهام ادیان به پیش فرض نابرابری صحیح نیست. و حال آن که بر کسی پوشیده نیست که، فمینیسم پیش فرض برابری را اصل و اساس خود قرار داده و هر آنچه که با این اصل ناسازگار باشد، به انکار و مخالفت با آن برمی خیزد.

خلاصه آن که اسلام دین حکمت است، نه دین تساوی یا تفاوت و خداوند حکیم، متناسب با مصالح واقعی و متناسب با استحقاق ها، ظرفیت ها و تفاوت های تکوینی، احکام را تشریح کرده و به واسطه انبیای خود در زمین پیاده می کند. و امروزه بر اسلام شناسان و فقیهان آگاه است که، در کشف حقایق و حکمت های الهی و تبیین آنها کوشش نمایند.



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی